

هجوم شعبده و نیرنگ

اصولاً عبارت تهاجم فرهنگی خالی از مسامحه نیست؛ هجومی اگر هست از ناحیه فرهنگ نیست بلکه هجوم ضد ارزش‌ها و ضد فرهنگ‌هاست، هجوم بر فرهنگ هم نیست بلکه زمینه‌ای از جهالت و بی‌فرهنگی است که آماج مظاهر پوچ و کاذب ضد ارزش‌های بیگانه قرار گرفته است.

فرهنگ غنی و اصیل چنان طبیعی دارد که در برخورد با دیگر فرهنگ‌ها و ارزش‌ها، محسنات و خوبی‌ها را درمی‌یابد، جذب می‌کند و در قالب مورد پسند خود به عرضه دوباره‌اش می‌پردازد، بدیها را نیز آن‌چنان دفع و طرد می‌کند که نشانی از آن جز به صورت تفاله باقی نمی‌گذارد. این به معنای تضارب و برخورد فرهنگ‌هاست که هرچند بدلیل گستردگی و تنوع اجتماعات بشری گریزناپذیر است اما هرگز مذموم نیست و بلکه بسیاری از زایش‌ها و پویش‌های فرهنگی حاصل تضارب و برخورد فرهنگ ملل و اقوام مختلف با یکدیگر است. در برخورد طبیعی فرهنگ‌ها و ارزش‌های گونه‌گون، بقا و دوام از آن فرهنگی است که غنی‌تر، اصیل‌تر و ریشه‌دارتر باشد و فنا و مرگ از آن فرهنگی است که سست و بی‌بنیان باشد. رمز بقای فرهنگ پربار اسلام از یک‌هزار و پانصد سال پیش تا کنون که اروپا و غرب مکاتب گوناگون فکری را تجربه کرده و هیچ‌کدام او را به سعادت رهنمون نگشته، عمق و غنا و اصالت الهی آن است. در کشور ما تأثیر ضدارزش‌های بیگانه پیوسته نتیجه قهری دوری و بدگمانی ما نسبت به فرهنگ اصیل اسلامی ایرانی بوده است. در ایام اخیر نیز سخن از حضور تدریجی ارزش‌های مبتذل غرب و تأثیر پذیری از آن نشان از دوری آرام و پنهان مردم ما از فرهنگ خودی و رجعت تدریجی به عهد جاهلیت قبل از انقلاب است، حق این است که این خطر بزرگ شمرده شود و در برابرش تدبیری مؤثر اندیشیده شود.



نتیجه اینکه هجومی اگر هست، هجوم شعبده و نیرنگ است نه اعجاز و فرهنگ. و شعبده و نیرنگ جز در زمینه بی فرهنگی و جهالت به بار نمی‌نشیند و ثمر نمی‌آورد.

آنچه در طول تاریخ باعث ضعف و سستی ما شده است در درجه اول ظن و بدگمانی و حتی نفرت نسبت به فرهنگ و ارزش‌های اصیل خودی بوده است که غرب به عنوان مقدمه واجب تحقق اهدافش همیشه آن را در صدر برنامه‌ها قرار می‌داده است. انزجار از فرهنگ خودی نتیجه قهری‌اش روی آوردن به فرهنگ بیگانه است و نه فرهنگ بیگانه که هر چه بیگانه عرضه بدارد، انسانی که فرهنگ و ارزش‌های خودی را دور انداخت بی‌حفاظ می‌شود و آسیب‌پذیر.

آنچه غرب بعد از عریان کردنمان به سمت ما سرازیر کرد هم نه اصل فرهنگ و نه لب علم بلکه فرآورده‌های علم و پوسته فرهنگ بود، آنها بسیار هوشیارتر از این بودند که تخم علم را، متز علم را و جهات مثبت فرهنگ خود را عرضه بدارند.

این است که به تعبیر مرحوم شریعتی اغلب شرقی‌ها در حد مقلدین ناشی فرهنگ غرب باقی مانده‌اند. همراه با حرکتی میمون‌وار و نه از سر آگاهی و یا حتی باور فرهنگ غرب. و برای همین است که غرب علیرغم همه فسادهایش و همه تباهی‌هایش باز هم اختراعات دارد، اکتشافات دارد، پیشرفت‌های علمی، تکنولوژیکی باز هم از آن اوست. و ما با همه تقلیدمان که امثال تقی‌زاده حتی راه رفتن و لباس پوشیدنمان را هم می‌خواستند فرنگی بکنند، همچنان در طول سالیان عقب افتاده باقی ماندیم نه اختراعی کردیم و نه اکتشافی، آنچه ذخیره و گنجینه علم و ادب ما محسوب می‌شد نیز به تاراج دادیم.

به تعبیر دیگر توفیق غرب در این بود که بین ما و ریشه‌های تاریخی و فرهنگی‌مان فاصله انداخت، ما را از ریشه‌هایمان جدا کرد. در عوض شاخه‌هایی با رنگ و عطر بیگانه به ما ارزانی داشت که بی‌ریشه

در گلدان گذاشتیم غافل از اینکه طراوت این شاخه‌های ناآشنا نیز چند روزی بیشتر نیست.

در مقوله علم و فرهنگ ریشه را باید حفظ کرد به هر قیمتی، و علم و فرهنگ دیگران را باید بر آن ریشه پیوند زد، که فرمود **اعلم الناس من جمع علم الناس علی علمه**، داناترین مردم کسی است که علم ناس را بر علم خودش بیفزاید، یعنی علم خودت را اصل قرار بده، ریشه قرار بده و علوم دیگران را به این ریشه پیوند بزن، تزریق بکن، ریشه، خوبی‌ها را جذب و بدی‌ها را دفع می‌نماید.

بنابراین اگر در جامعه‌ای ضد ارزش‌ها و ضد فرهنگ‌های مبتذل بیگانه مقبول و موثر می‌افتد، زمینه این تأثیر ناباوری و بی‌اعتقادی است، تهی شدن جامعه از فرهنگ خودی و جهل و نسیان او نسبت به هویت تاریخی خود است. انسان بی‌باور و بی‌اعتقاد، انسان بی‌هویت، دائم در معرض تزلزل است و مستعد است که به هر سمتی میل کند، **بمیلون مع کل ریح**.

اما نکته حساس‌تر این است که جلو وزیدن بادهای سرد و خشن و مسموم را نمی‌توان گرفت اما می‌توان با بالاپوشی از تأثیر آن به مغز استخوان جلوگیری کرد. طوفان تهاجم ضد ارزش‌های مسموم غرب علیه شرق به نحو اعم و علیه تفکر دینی به نحو اخص سالیان دراز است که آغاز شده و ایران ما حداقل از شصت سال پیش در معرض جدی این طوفان قرار گرفته و انقلاب اسلامی در شرائطی به پیروزی رسید که به تعبیری خاک‌ریزی‌های اول و دوم ما هم فتح شده بود، اما ظهور شخصیت بی‌نظیر حضرت امام «ره» و رشد پرشتاب آگاهی‌های فرهنگی - سیاسی مردم در مقطع وقوع انقلاب اسلامی مانعی جدی بر سر راه این تهاجم ایجاد کرد و مردمی که تا پیش از آن در وزش طوفان وحشی ضد ارزش‌های بیگانه به این سو و آن سو می‌رفتند، ناگهان محکم و استوار به مقاومت پرداختند و حتی به مظاهر پوچ و دروغین تجدد غرب هجوم آوردند. آتشی مقدس در این سرزمین شعله کشید و نور و گرمای آن بر تاریکی جهل و سرما و خشونت



طوفان فائق آمد. اعتقادات فراموش شده و باورهای یخ زده حیاتی دوباره یافتند. اوج نفرت و کینه نسبت به ضد ارزش های بیگانه نتیجه قهری اوج اعتقاد و باور نسبت به ارزش ها و فرهنگ خودی بود.

اما افسوس که این آتش در دل و جان خیلی ها گر نگرفت، هیجان و حرارت انقلاب که رفته رفته فروکش کرد سردی و رخوت هم دوباره بر جان خیلی ها عارض شد، اعتقادات راستین به فراموشی سپرده شد و باورها به سردی گرائید، در تحلیل این ماجرای غم انگیز سخن ها می توان گفت اما مجال آن در این مختصر نیست.

باری اکنون باید باورها و اعتقادات مردم را تقویت کرد و روح آنها را قوی و جانشان را استوار کرد تا در مقابل هجوم این طوفان وحشی که همیشه بوده است و باز هم خواهد بود مقاومت داشته باشد.

باید دید پایگاه نشر ضد ارزش ها کجاست. دلایل و عوامل ضعف ایمان و سستی باورها و اعتقادات مردم کدامند؟ از همان موضعی که ضلالت انتشار می یابد باید هدایت منتشر گردد که امام صادق (ع) فرمود: «لا یتشر الهدی الا من حیث انتشر الضلال» اگر هجوم از موضع فکر و فرهنگ است باید با فکر و فرهنگ به مقابله با آن پرداخت و از پایگاه علم و فرهنگ هدایت را منتشر کرد. هجوم به اصطلاح فرهنگی را نمی توان با ابزارها و روش های غیر فرهنگی پاسخ داد. ضد ارزش ها را باید با ارزش از میدان بدر کرد. اگر طوفان هستی بر بادده ابتذال و ضلالت از موضعی چون سینما، رادیو تلویزیون، مطبوعات، کتاب و دیگر وسائل سمعی و بصری از جانب غرب به سمت ما وزیدن گرفته است برای مقابله با این طوفان باید جان و روان آحاد جامعه از طریق همان وسائل و همان رسانه ها ضد ضربه و آسیب ناپذیر شوند.

اندیشه اسلامی و هدایت الهی باید از همین وسائل نشر یابد و جان مسلمین را تسخیر کند و غنای ما را در مقابله با این هجوم افزون سازد. یقین هرگونه تلاش دیگری در غیر از این بستر بی نتیجه است. برخوردارهای حذفی، تحریم‌ها و ممنوعیت‌ها در عرصه فکر و فرهنگ هیچوقت ثمری نداشته است و نه تنها از ورود و اشاعه محصولات و مواد فکری و فرهنگی بیگانه جلوگیری نخواهد کرد بلکه اتخاذ این روش در عمل به نوعی رواج قاچاق و پنهان کاری و القاء روحیه دورویی و نفاق و دوگانگی هویت منجر می‌گردد که بخصوص برای نسل آینده می‌تواند خطر مهلکی باشد.

تحریم‌ها و ممنوعیت‌ها، ولع‌ها و حرص‌ها را بر می‌انگیزاند و هر پدیده تحریم شده و هر مقوله ممنوعه را در نهان وسعت و عمق بیشتری می‌بخشد که انسان حریص علی‌ها منع. اکنون در جامعه ما با کمال تأسف وضع به گونه ایست که چهره رسمی و بیرونی بسیاری از مردم با چهره درونی و خصوصی آنها متفاوت است و بلکه مغایر.

باید به این نکته نیز توجه داشت که اولاً همه پدیده‌های ضد فرهنگی و مبتذل، وارداتی و منسوب به بیگانه نیستند، ثانیاً هر ضد ارزش بیگانه نیز تا زمینه‌ای از جهل و بی فرهنگی نیابد مقبولیت نخواهد یافت. از این جهت باید عوامل متنوع دیگری که ریشه در درون جامعه خودی دارد و در اعتقادات و باورهای مردم تأثیری ویرانگر بجای می‌گذارد را به دقت شناسائی کرد که تا موضع نشر گمراهی و ناباوری شناسائی نشود و تا هدایت از همان موضع صورت نگیرد بسیاری خسارات بی‌جبران خواهند ماند. تا کنون رسم این بوده که دستگاه‌های متولی فرهنگ و هنر به معنای اعم و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بطور اخص علت‌العلل این هجوم قلمداد شده‌اند.

حال آنکه طبیعت فرهنگ و هنر از یک سو و ساختار اداری و اجرائی و بافت اقتصادی اجتماعی



و سیاسی کشور ما به گونه ایست که نمی‌توان برای مقوله‌ای مانند فرهنگ دستگاه واحدی را به عنوان متولی مشخص و معین محسوب داشت بخصوص فرهنگ عمومی که متأثر از فعل و انفعالات آحاد جامعه است. لذا ارتقاء یا انحطاط و یا ابتدال فرهنگی هرگز قابل انتساب به یک سازمان، وزارتخانه یا نهاد خاصی نیست.

اگر دقیقتر و عمیق‌تر به مسئله نگریسته شود شاید عوارض سوء حضور یک طلبة غیرفاضل در کلاس درس دانشگاه به عنوان مدرس معارف اسلامی یا اخلاق، بسیار بیشتر از نمایش یک فیلم مبتذل یا نواختن موسیقی غنا ارزیابی شود.

باورها و اعتقادات مردم از اینکه محل سکونت امام جماعت مسجدشان رفته‌رفته از محله‌ای در جنوب شهر به مرکز و سپس به شمالی‌ترین نقطه شهر منتقل می‌شود بسیار عمیق‌تر خدشه می‌پذیرد تا خواندن فلان رمان که برخی صحنه‌های مستهجن را هم به تصویر کشیده یا طرز تفکری غیرالهی و غیراسلامی را القاء می‌نماید. البته سخن در توجیه پدیده‌های اخیر نیست که آنها هم بجای خود ویرانگرند و باید به جد و جهد و از طریق صواب با آنها مقابله کرد، سخن در مقایسه اثرات پدیده‌های ضدفرهنگی است.

مسئله دیگری که به همان اهمیت در تقویت باورها و اعتقادات مردم باید مد نظر باشد این است که انسان قالب‌شکن است و تحت تأثیر تعلیم و تربیت‌های قالبی قرار نمی‌گیرد. لذا در برخوردهای فرهنگی و تربیتی با او و در هدایت او و در تقویت مبانی اعتقادی و باورهای او باید این دیدگاه مد نظر باشد که القائات رسمی، قالبی از ناحیه هر فرهنگ و با هر عمق و غنائی که باشد نمی‌تواند انسان‌ساز باشد. اسلام با ظرافت از زن لوط و پسر نوح سخن به میان می‌آورد، کسانی که محیط‌شان آکنده از ایمان است، اما خودشان می‌توانند کافر بشوند، یعنی قالب بشکنند و قالب نپذیرند، زن لوط نشان می‌دهد که

شوهرم با تمام کمالات و ظرائف اخلاقی در اوج هوش و جذابیت قدرت تکلم و... از جذب من عاجز بود، چون انسان بودم و نخواستم او را بپذیرم، خواستن لوط نتیجه‌ای نداشت، پسر نوح نیز همین را می‌گوید و زن فرعون نیز، این همه یعنی انسان موجودی قالب‌شکن است و تمام تعلیم و تربیت‌های قالبی را به دور می‌ریزد.

نظام اسلامی در مقابله با قالب‌های غربی نباید قالب جدیدی عرضه کند، انبیاء نیامدند که قالب جدیدی بیاورند، انبیاء الهی قالب‌ها را شکستند تا انسان به اختیار برسد، به لحظه انتخاب صحیح برسد، دین و احکام اسلامی قالب‌شکن هستند و نه قالبی در مقابل قالب‌های دیگر که فرمود **لا اکراه فی الدین**. رسالت نظام اسلامی فراهم کردن زمینه‌های مناسب برای رشد و کمال انسان است، به عبارت دیگر نمودن راه هدایت به سوی سبیل و برداشتن کلیه موانع انتخاب طریق رشد و فراهم کردن مجموعه شرائطی که انسان را به لحظه گزینش صحیح می‌رساند جان و جوهره رسالت اسلام است که فرمود **«انا هدیناه السبیل اما شا کراً واما کفوراً»**.

رسالت نظام اسلامی بریدن زنجیرهائی است که حرکت انسانی را کندتر می‌کند یا انسان را از حرکت باز می‌دارد و کار او این است که زنجیرها را باز کند **«ویضیع عنهم اصرهم والاغلال الی کانت علیهم»** بندها را از پای انسان باز کند نه بند جدیدی بر پای او ببندد تا او را به طرف دین بیاورد. باید انسان را آزاد گذاشت، زمینه‌های لازم برای اینکه خوب ببیند بشناسد و بفهمد و انتخاب کند را برایش فراهم کرد، آنوقت اگر خواست از روی فهم و آگاهی هدایت را انتخاب می‌کند و اگر نخواست باز از روی فهم و آگاهی ضلالت را برمی‌گزیند. **«من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر»** آگاهی واقعی نه توهم و تخیل، رسالت نظام اسلامی و همه ابزارهائی که در خدمت این نظام هستند این است که موانع حرکت و



موانع آگاهی را بردارند تا انسان آگاه شود به معنایی که این آگاهی نه تصور و نه تخیل و نه برداشت بلکه آگاهی واقعی و مشاهدهٔ عریان واقعیات باشد. در این صورت هرگزینشی انجام دهد بر مبنای آگاهی است و مستوجب ثواب یا عقاب. اگر خواست می‌تواند برخلاف آنچه می‌داند عمل کند، برخلاف بینه و حاجتی که برای او اقامه شده است هلاک را برگزیند و نیز می‌تواند از روی بینه و آگاهی حیات را انتخاب نماید. **لیهلک من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة.**

نظام اسلامی نباید طمع اینرا داشته باشد که به انسان‌سازی نائل شود و بعد بگوید من ساختم — به عنوان نظام اسلامی حاصل کارم این است. انسان ساختم و اینگونه ساختم. انسان ساخته‌شدنی نیست مگر توسط هشداردهنده درونی، بوسیله واعظ درون. بلکه نظام اسلامی به عنوان مربی، هشداردهنده درونی را بیدار می‌کند، احیاء می‌کند — وظیفه انبیاء نیز همان بود. انبیاء واعظان بیرونی‌اند و عقل واعظ درون — این است که می‌فرماید «**من لم یکن له واعظ من نفسه لن ینفعه موعظه غیره**» کسیکه واعظی در خود نداشته باشد موعظه دیگران بر او نافع نیست. معنی عدم اکراه در دین آزادی در گزینش دین شاید همین باشد.

در این بینش کلی، هر چیزی در نظام اسلامی باید وسیله‌ای باشد در جهت مساعد کردن و فراهم کردن زمینه‌های انتخاب سالم و صحیح. مکمل این رسالت مکانیزمی است که انتخاب گران راه رشد و کمال را ارج می‌نهد و پویندگان راه بغی و ضلال را خفت می‌دهد نتیجه آن ارج و این خفت نیز باز باید به ایجاد زمینه‌های انتخاب سالم و درست مدد برساند.

بنابراین پیش از نمایش راه و قبل از ممتاز کردن راه هدایت از راه ضلالت و نیز قبل از فراهم کردن زمینه‌های نسبی انتخاب سالم و درست، نه ارج و اکرام تأثیری بایسته دارد و نه خفت و خواری نتیجه‌ای شایسته. به عبارت دیگر پیش از اتمام حجت، تشویق‌ها و توبیخ‌های ایضائی و گاه و بیگاه،

نه تنها نتیجه‌ای نخواهد بخشید بلکه کلاف ماجرا را روز به روز سردرگم‌تر خواهد کرد و حداقل این است که اتخاذ چنین روشی در جنبه توییحی آن که گاه ممکن است همراه با تحریم‌ها، ممنوعیت‌ها، برخوردهای فیزیکی و خشونت بار باشد، چه بسا زیر پا گذاشتن قاعده قبح عقاب بلا بیان بحساب آید. همینجا به ایجاز و اجمال باید بگوییم از ابعاد ارج و اکرام انتخاب گران راه رشد و کمال یکی این است که زمینه‌های بیان اقوال و عرضه سلائق گوناگون آنها در چارچوبه سبیل رشد (اسلام) فراهم شده و به موازات آن برای مخاطبین هم شرائط لازم برای استماع این سخنان و در نهایت تبعیت از بهترین آنها فراهم گردد که فرمود «فبشر عباد الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه».

حقیقت این است که ما به شعارها اکتفا کرده‌ایم بی آنکه در تعمیق و هم‌تعمیم بار ارزشی آنها در فرد و جامعه توفیقی داشته باشیم. دمیدن در آن آتش مقدس که به روزگار پیروزی انقلاب اسلامی در اوج نور و حرارت بود را به کاهلی برگزار کرده‌ایم، این است که امروز کمتر کسانی یافت می‌شوند که از آن آتش عظیم باری برگرفته و مشعل درون خود را شعله‌ور ساخته باشند — اکثریت ما با فروکش کردن آتش برون به سردی و خموشی گرائیده‌ایم.

مغز و هسته فرهنگ غنی اسلامی باز هم مهجور افتاده و قشری‌گری و تحجر که امام راحل بارها از آفات وخیم آن هشدارمان داده بود رو به فزونی گذاشته است. زمینه‌های جهل و بی‌فرهنگی را نادیده گرفته‌ایم، جنبه‌های مختلف تهاجم به اصطلاح فرهنگی غرب را هم دریافته‌ایم. در نتیجه تهاجمی به آن وسعت و سابقه تاریخی را در بروز چند پدیده ناهنجار هنری و مطبوعاتی خلاصه کرده‌ایم. و بدتر از همه اینکه تصور کرده‌ایم با برخوردهای حذفی، فیزیکی و خلاف قانون و برآمده از اوج احساسات ریشه این تهاجم را خواهیم خشکانید.



غرب اگر هجومی آورده، دستپاچگی و ندانم کاری ما در برخورد با مظاهر این تهاجم تخریب را دوچندان کرده. حالت ما به جماعتی می ماند که از یک سو مورد هجوم واقع شده و این جماعت بی آنکه فضای پشت سرش را ببیند و میدان مانور وسیعی که برای مقابله با دشمن برایش فراهم است را ببیند — استعدادها و امکانات بالقوه و بالفعل خویش را بشناسد و خوب به کار ببندد — پیوسته یکدیگر را فشار می دهند و از سر و کول هم بالا می روند و در نتیجه در یک ازدحام کشنده به له کردن یکدیگر پرداخته اند و در این گیرودار در مقابله با یک پدیده ضدفرهنگی دهها ضدفرهنگ دیگر متولد می شوند.

باری این مختصر مجالی برای بحث های عمیق و جدی پیرامون مسائل فرهنگ و نحوه مقابله با تهاجم های ضدفرهنگی ندارد و در نگارنده نیز چنین بضاعتی نیست.

اما اجمالاً اینکه، ساده ترین و کوتاه ترین راهی که می توان بدان اشاره کرد التزام به قانون اساسی و مقررات جاری کشور در این زمینه است که اگر بدرستی رعایت گردند هم نشان از رشد فرهنگ دارد و هم زمینه ای برای شکوفائی بیشتر آن فراهم می نماید. فراموش نباید کرد که مقدمه واجب همه مباحث گذشته و ضمانت اجرای هرگونه روش در مقابله با این تهاجم وجود آزادی و امنیت در جامعه است. و بزرگترین خطر برای یک جامعه انسانی این است که هر کس به خود اجازه دهد در مقام تشخیص جرم و اجرای مجازات برآید. و تشخیص خود را معیار ارزش و ضد ارزش — فرهنگ و ضد فرهنگ قرار دهد. و آزادی و امنیت هر دو در سایه اجرای قانون قابل دستیابی است. ولاغیر.

والسلام

ابراهیم انصاری لاری